

## تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان\*

سیدحسن تقی‌زاده\*

چندی قبل اینجانب خطابه‌ای در طهران راجع به سرگذشت دوران اوایل مشروطیت ایران از آغاز انقلاب در سنه ۱۳۲۳ قمری تا ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ ایراد کردم، که در واقع حکم یادداشت‌هایی داشت از حافظه من راجع به آنچه خودم به شهود دیده بودم. در آن خطابه مجملی هم از مقدمات بیداری ایرانیان و آشنایی آنان به اوضاع سیاسی مغرب‌زمین، و شکل و اصول حکومت در ممالک متمدنه، انعکاس این آشنایی در افکار باخبران ایرانی، سخن گفته شده بود. چون آذربایجان و بخصوص تبریز تاحدی مرکز این افکار جدید در آن زمان یعنی قبل از مشروطیت بوده و در آغاز نهضت اصلاح‌طلبانه سهم مهمی داشته، این اوقات که پس از چندی زیارت این بقعه - یعنی تبریز - که زادگاه من بود مرا نصیب شد، صحبتی با بعضی دوستان اینجا به میان آمد که اگر میسر شود مختصری از خاطرات و اطلاعات خود را راجع به اوایل جنبش فکری و تهیه افکار تازه و عصری در این سامان در ضمن خطابه‌ای در همین تبریز، ایراد نمایم، من تقاضای دوستان بالطف و محبت را اجابت نمودم و اینک چند کلمه

---

\* یغما، شماره ۱۴۴، تیر ۱۳۳۹، صص ۱۷۸-۱۸۶.

\*\* خطابه‌ای که حضرت سیدحسن تقی‌زاده در اردیبهشت ۱۳۳۸ در تالار کتابخانه ملی تبریز ایراد فرموده‌اند و در شماره اول نشریه کتابخانه تبریز درج شده است. چون از اسناد بسیار مهم و معتبر در تاریخ مشروطیت ایران است عیناً نقل می‌شود.

که البته به نهایت اختصار و نظر اجمالی است عرض می‌کنم، و آن شرح راجع به اولین ادوار پاشیده شدن تخم افکار و عقاید مغربی است.

✱

آغاز داستان را باید از حکومت عباس میرزا نایب‌السلطنه و جنگهای ایران و روس و اقدامات داخلی آن شاهزاده منورالفکر گرفت. فتحعلی‌شاه که سلطنت او اولین دوره استقرار حکومت مرکزی در ایران در قرون اخیره باید شمرده شود، خود شخصی بود ایلیاتی و از دنیا بی‌خبر ولی توانست با استفاده از جریزه و قدرت و شدت عمل و تأسیس انضباط سلف و عموی خود تمرکز قدرت و نظم و امن و امانی (به معنی آن وقت) در ممالک ایران ایجاد و برقرار کند. پول‌دوستی شدید او کمکی برای خزانه مملکت شده و شهوت‌رانی فوق‌العاده او باعث تولید عدد عظیمی از شاهزادگان با قدرت گردید که ظاهراً بیش از ۱۶۰ نفر بودند، و در آن میان بعضی حکام و سرداران با کفایت و باتسلط بودند که بهترین آنها عباس میرزا بود.

این شاهزاده که تبریز مقرر او و حکومتش شده بود به واسطه استعداد ذاتی و فطری خود، و شاید نزدیکی اقامتگاه وی به ممالک روس و عثمانی و توقف بعضی از فرنگی‌ها در تبریز، به اوضاع مغرب آشنا و مایل به کسب بعضی آثار تمدن آن سامان شده بود، و ضمناً برای مهیا شدن برای مدافعه در مقابل هجوم روسها - که با قدرت نظامی بزرگ خود دائماً رو به مشرق و ولایات شمال غربی ایران و خاک عثمانیان با حملات متوالی پیش می‌رفت - به اخذ فنون لشکری جدید و آلات جنگی مایل شده، و هیأتی از ناحب‌منصبان نظامی انگلیس را برای تنظیم قشون ایران و تهیه اسباب جنگ استخدام نمود، و بعضی از فرنگی‌ها را نیز

برای تأسیس بعضی مؤسسات دیگر جلب نمود، و از جمله اقدامات او فرستادن چند نفر محصل از تبریز به انگلستان بود برای فرا گرفتن فنون جدید، که یکی از آنها **حاج محمدعلی چخماق‌ساز**، به یاد گرفتن تفنگ‌سازی پرداخته، و دو نفر دیگر طیب و یکی مهندس و یکی دیگر نقاش شد.

داستان این محصلین که خیلی شنیدنی است طولانی است و البته خیلی دلکش، ولی مجال سخن برای نقل حکایت آنها تنگ است.

از زمان عباس میرزا اقدامات ابتدایی برای اخذ بعضی آثار مغربی در تبریز شروع شد و مخصوصاً یک نکته مهم برای پیش افتادن در خط تمدن آن بود که به واسطه استقرار عباس میرزا و **قائم‌مقام فراهانی** وزیر او - که شخصی خیلی دانا بود - در تبریز، این نقطه مرکز منحصر امور سیاسی خارجی ایران شده و سفرای خارجی بیشتر به اینجا می‌آمدند، و مأمورین سیاسی برای ممالک خارجی غالباً و بلکه حتی کلاً (با استثنای کم) از تبریز می‌رفت، و تا آنجا که خاطر ماست در صد سال اخیر و حتی تا اواسط سلطنت **مظفرالدین شاه** نه‌عشر مأمورین ایران در خارجه تبریزی یا آذربایجانی بودند.

\*

در دوره‌های بعد هم بسیاری از پیشروان تمدن جدید از این ولایت بودند. تمدن جدید بیشتر از سه منبع به آذربایجان وارد می‌شد، اولی و دومی به واسطه آشنایی به زبان ترکی و اتصال معنوی از این راه (که سایر قسمت‌های ایران از آن محروم بودند) استانبول و ممالک عثمانی و روسیه، و مخصوصاً قفقاز، و تاحدی حاج ترخان و عشق‌آباد و غیره بود. **آقا محمدظاهر** مؤسس و صاحب روزنامه «اختر» در استانبول که مدتی تنها روزنامه سبک جدید فارسی در خارجه بود و

منشی آن روزنامه **حاج میرزا مهدی**، و منشی دیگر آن **میرزا مهدی** ملقب به **زعیم الدوله** - که بعد به مصر رفته روزنامه حکمت فارسی را در قاهره تأسیس کرد که تا نزدیک اوایل مشروطیت دایر و مقالاتش خیلی مؤثر بود - تبریزی بودند. البته جراید فارسی دیگر خارجه مانند «ثریا» و «پرورش» در مصر و «حبل‌المتین» در کلکته نیز اثر معتدبهی در تهیه افکار داشتند. **حاج زین‌العابدین تقی‌اف** از متمولین معروف و خیر و تجددخواه باکو وجه اشتراک عدد بزرگی از حبل‌المتین را پرداخته و دستور داد مجاناً برای طلاب نجف فرستاده شود که تأثیر کمی نداشت.

یکی از پاشندگان تخم ترقی در ایران میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی بود که کتابهای او به نام «یک کلمه» و «گنج دانش» و «طبقات الارض» و غیره در زمان خود بسیار خوب بود. از ایرانیان استانبول و ولایات عثمانی اشخاصی آذربایجانی‌الاصل و بعضی دیگر بودند که کوشش آنها در بیداری ایرانیان اثر عمده داشت، مانند **حاج زین‌العابدین مراغه‌ای** مؤلف سیاحت‌نامه «ابراهیم‌بیگ»، حاج میرزا حسن‌خان خبیرالملک که چندی قونسول ایران در شامات بود، و عاقبت پیرو سید جمال‌الدین افغانی شده و با دو دوست دیگر خود در تبریز کشته شد. آن دو دوست دیگر هم یعنی میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و همچنین میرزا حبیب اصفهانی ساکن استانبول نیز که آذربایجانی نبودند در راه نهضت سیاسی و ادبی ایران در آن ادوار ابتدایی جهد وافر کرده‌اند. نجفقلی‌خان از اولاد حاج میرزا عبدالله خوئی (یا برادرش) قونسول ایران در طربزون بود، و مؤلف بعضی کتب و از آن جمله «میزان‌الموازن» در استانبول، بعضی ادبای ترکی‌زبان هم بودند که اصلاً از آذربایجان بودند مانند

فیضی افندی شاعر و نویسنده که از تبریز بود و ظاهراً «رمزی» شاعر معروف ترک نیز اصلاً از آذربایجان بود. حسین خان دانش هم که پدرش اصلاً اصفهانی بود نیز در استانبول نشو و نما یافته و از ادبای بنام آنجا شده و در ترکی و فارسی نامور گردید. این جمله از تربیت شدگان استانبول بودند که عده‌ای از آنها تحت تأثیر نفس سید جمال‌الدین واقع شده و شور اصلاحات و ترقی‌طلبی پیدا کرده بودند.

بعضی سردستگان زمان‌های بعد و اوایل مشروطیت را هم که از عثمانی تأثیری در آنها بود و یا در استانبول چشمشان باز شده بود مانند آقامحمد شبستری (بعدها به ابوالضیاء معروف شد) و حاجی رسول صدقیانی و معتمد التجار و جمعی دیگر را می‌توان بر این دسته اضافه کرد که کتب و مقالات ترکی شوری در دل آنها برانگیخته بود مانند نوشتجات نامق کمال ادیب و شاعر آزادی‌طلب مشهور ترک، و بعدها نوشته‌های احمد رضا در روزنامه «شورای امت» منتشر در پاریس و غیره، خوب به یاد دارم که «شورای امت» به مرحوم حاج میرزا آقا فرشی در تبریز می‌رسید و من در جوانی در خانه او همیشه آن روزنامه و چیزهای دیگر را نظیر آن در ترکی و فارسی می‌خواندم.

مرحوم حاج میرزا آقا فرشی از پیشروان و پیش‌قدمان آزادی‌طلبان و اشخاص بیدار و منور تبریز بود که شاید از ۲۰ سال قبل از مشروطیت شور و شوق وطن‌دوستی و افکار جدید داشت. آن مرحوم با من سالها هم‌قدم بود و مخصوصاً کتاب دوست بود و از جمله نوشته‌های آزادی‌طلبانه را جمع می‌کرد. ما پیش او رسائل و مقالات میرزا ملکم‌خان را (که البته مخفی نگاهداری می‌شد) می‌خواندیم و از آن جمله یک رساله ملکم بود که در معنی در فواید اصول

مشروطیت نوشته شده بود و اول خیلی از جمله‌ها این عبارت تکرار می‌شد «اگر ملت وکیل داشت» یا «اگر وزرای ملت ناظر امور بودند فلان حاکم یا فلان ملاک فلان کار را نمی‌توانست بکند». تقریباً همه نوشتجات ملکم بی نقصان جمع‌آوری شده و من خود همه را داشتم و به خط خود استنساخ کرده بودم و غالباً از روی مجموعه کامل مشهدی قربانعلی شریف‌زاده که ذکر او بیاید اخذ کرده بودم، الا این رساله فواید وکلای ملت که در شصت سال اخیر خبری از آن نیافتم و آنچه جستجو کردم پیدا نکردم و فقط نزد مرحوم فرشی دیده بودم. البته میرزا ملکم خان رساله‌های بسیار خوبی هم داشت که خود چاپ کرده بود.

\*

پس از شرحی که راجع به روشنایی که از استانبول به ایران یعنی بالخاصه تبریز آمده بود و در تهیه بیداری افکار و انقلاب سیاسی به تدریج مؤثر شده بود شمه‌ای هم از ارتباط معنوی بیداردلان آذربایجان با روسیه و بالخصوص با قفقازیه و داغستان باید بگوییم.

مطبعه ابتدا از روسیه به تبریز آمد، و خط تلگرافی کمپانی هند و اروپا هم از ادسا و تفلیس و جلفا به تبریز راه یافت، و این شهر را با اروپا مربوط ساخت. تقریباً در حدود سنه ۱۲۹۳ - ۱۲۹۵ پس از برقراری خط تلگراف در ایران چند نفر از تبریز به تفلیس فرستاده شد که صنعه تلگرافی را یاد بگیرند و پس از تحصیل به اینجا برگشتند که، ظاهراً یکی از آنها سعدالدوله میرزا جوادخان بود. از تربیت شدگان قفقازیه که فعالیت مدنی آنها منشأ اثر در آذربایجان شد. میرزا فتحعلی آخوندوف بود از اهل شکی (اصلاً از خامنه) که یکی از اولین پیشروان مدنیت جدید در میان معلمان قفقاز بود، علاوه بر تیاترهای ترکی بسیار

شیرین او، وی به فارسی بسیار چیز نوشت مانند انتقاد بر ذیل *روضه الصفا*، و اشعار فارسی وی در باب لزوم تغییر خط.

میرزا کاظم دربندی مقیم پترسبورگ که نیز از فضلالی معروف بود که کشف‌الکلمات او به قرآن معروف است. از قدیمترین روزنامه‌های ترکی که در قفقازیه نشر شد روزنامه اکینچی (یعنی برزگر) بود و مشهورتر از آن روزنامه ترجمان منتشر در قریم بود به مدیریت اسمعیل گاسپرینسکی که سالها دوام کرد و مشهور شد. بعد روزنامه مشهور بزرگ یومیه شرق روس در تفلیس در حدود سال ۱۳۱۸ و یا قبل از آن و سالهای بعد که محمدآقا شاه تختنسنکی از ملاکین و اشخاص شاه تختی (از توابع نخجوان) نشر کرد و خیلی رونق گرفت و اولین روزنامه یومیه بزرگ مسلمین روسیه بود.

این روزنامه در زمان جنگ روس و ژاپن انتشار زیاد داشت و محررین آن میرزا جلیل محمدقلی‌زاده نخجوانی (بعدها صاحب روزنامه فکاهی ملانصرالدین در تفلیس) و رشیدبیگ اسمعیلوف (که بعدها در طهران در بانک روس مصدر فعالیت سیاسی برای روسها شد) و فائق افندی نعمان‌زاده و غیرهم بودند. خود محمدآقا از بهترین تربیت‌شدگان عصر جدید و مرد بسیار عالم بود که در فرانسه و آلمان تربیت شده بود و به نظر اینجانب داناترین مردان سیاسی مشرق‌زمین بود. بعدها میرزا جلیل و فائق‌افندی روزنامه ملانصرالدین را تأسیس کردند که یکی از بهترین نشریات عالم اسلامی و بسیار مؤثر بود و در تبریز نیز بسیار مرغوب و بااثر بود.

در اوایل قرن نوزدهم مسیحی نهضتی فکری و مدنی در بین مسلمین قفقاز پیدا شد، و جنگ روس و ژاپن، و بعد انقلاب اول روسیه و ایجاد دوما، و

منازعات آرامنه و مسلمانها آن نهضت را تشدید کرد. در باکو که در واقع مرکز مسلمین آن مملکت بود و به واسطه محصول نفت بسیار باثروت و معمور گردیده بود میلیونرهای مسلمان پیدا شده بودند که مشهورترین و با احسانترین و ملت دوستترین آنها حاج زین العابدین تقی اف مشهور بود که صیت کمکش به مسلمین و تأسیس مدارس و غیره به همه جا رسیده بود و حاج آقا حاجی اف و موسی تقی اف (که بهایی بود) و مرتضی مختاروف نیز معروف بودند.

در تحت مساعدت تقی اف روزنامه ترکی روزانه حیات دایر شد به مدیریت هاشم اف (اگر اسم را اشتباه نکنم) و بعد احمد آقایف معروف ناسیونالیست افراطی قراباغی، روزنامه ارشاد یومیه را تأسیس کرد که خیلی مقالات آتشین داشت و بسیار مرغوب گردید، و بعدها یک ارشاد فارسی هم به مباشرت مرحوم سید محمدصادق ادیب الممالک فراهانی که به باکو رفته بود در جزو همان ارشاد ترکی ولی جداگانه نشر شد، یک مجله ادبی ترکی هم به اسم قبوضات به مدیریت و نگارش علی بیگ حسین زاده انتشار یافت که بسیار متمایل به عثمانی ها بود، در همان اوقات میرزا علی محمدخان اویسی که حالا حیات دارد و آن وقت نایب قونسولگری ایران در باکو بود مجله ای فارسی به اسم «حقایق» در باکو نشر کرد که ایرانیگری را در مقابل ترکها ترویج می کرد و مورد حملات سخت فیوضات واقع گردید.

اینجانب در آن زمانها عبوراً در تفلیس و بعد در باکو بودم و همه این نویسندگان را مخصوصاً شاه تختنسکی و میرزا جلیل و آقایف را خوب شناخته و با آنها مصاحبت کردم. از نویسندگان باذوق ملانصرالدین یکی علیقلی نجف اوف



نخجوانی بود که اشعار خوب می‌گفت و بهترین همه صابر بود معروف به هوپ هوپ که بعدها خیلی مشهور شد و در باکو مجسمه‌ای برای او نصب شده است. در جمله معترضه گفتنش بی‌فایده نیست که من پس از توپ بسته شدن مجلس شورای ملی و تبعید ما از ایران به باکو رسیدم و به کمک حیدرخان (تاری ویردیف معروف به چراغ برقی و بعدها معروف به عمواوغلی) و احمدبیگ آقایف دوره افتاده و یکان یکان پیش میلیونرهای باکو رفته تقاضای کمک مالی و اسلحه برای انقلابیون تبریز و مرحوم ستارخان کردم و هیچ‌یک از آنها قبول کمک نکرد الا مختاروف که در چند فرسخی باکو قصر بیلاقی داشت و ما سه نفر پیش او رفتیم، او از کمک نقدی امتناع کرد ولی وعده اسلحه و ۸۰۰ عدد ماوزر کرد و ندانستم عاقبت به کجا رسید.

چون اسم حیدرخان به میان آمد این چند کلمه را هم در تاریخ او خوب است بگوییم که وی پسر مشهدی علی‌اکبر تاری ویردیف از اهل گمری (آلکساندوپول - لنیناکان) بود که شهر شهر ارمنی بود و عده کمی یعنی چند خانوار مسلمان داشت که مهمترین آنها خانواده تاری ویردیف بود که ارشد آنها حاج ملاعلی رئیس فامیل بود با دو برادرش مشهدی علی‌اکبر و مشهدی علی‌اشرف و اولاد آنها و من چندروزی در خانه آنها در سنه ۱۳۲۶ ماندم اگرچه حیدرخان آنجا نبود و در خوی بود.

مشهدی علی‌اکبر پدر حیدرخان در زمان استبداد صغیر برای پیدا کردن مرحوم آقا سید محمدرضای شیرازی معروف با وجود کبر سن به طهران رفت و آنچه جهد کرد پیدا نکرد و برگشت، و بعد مرحوم میرزا محسن نجم‌آبادی او را پیدا کرده به قفقازیه رسانید و از آنجا به تبریز آمد. همین مشهدی علی‌اکبر در

سال ۱۳۲۶ که من به تبدیل لباس از روسیه عبور نموده و به تبریز آمدم مرا از الکساندروپول تا جلفا رسانید.

بعدها در باکو دایره فعالیت سیاسی و ادبی بین مسلمین وسعت گرفت و دسته جوان سوسیالیست پیدا شد که پیشقدم آنها محمدامین رسولزاده بود که روزنامه تکامل تأسیس کرد. سوسیالیست‌های مسلمان در گنجه و باکو و تفلیس زیاد شدند، و در باکو اسم اجتماعیون عامیون گرفتند که ترجمه سوسیال دموکرات است.

\*

از اشخاص متجدد بیدار قفقاز که آن‌وقتها فرق زیادی بین مسلمانان قفقاز و ایرانیان نبود و قفقازی‌ها خود را مثل ایرانی دانسته و همدرد ایرانیان بودند و همه خود را ملت مسلمان می‌شمردند، بسیاری سنک ایران به سینه می‌زدند، و هنوز در قسمتهای شیعه‌نشین نفوذ عثمانی پیش نرفته بود، و عوامشان دائماً فوج فوج به مشهد و کربلا می‌رفتند، و روشنفکرها به تبریز گاهی می‌آمدند و از این طبقه تأثیراتی در آذربایجان پیدا شده بود.

مشهدی تقی صدقر اردوبادی از اشخاص بسیار تجدد دوست و ترقی طلب بود که در اردوباد مکتب به طرز جدید باز کرد، و نظر دوایر بالاتر را جلب نمود، او را به نخجوان دعوت کردند و آنجا مدرسه خوبی راه انداخته و به نشر افکار جدید پرداخت، او نوشتجاتی به فارسی داشت و به ترکی نیز مقالات و رساله‌ها می‌نوشت که یکی به مناسبت جشن صدساله پشکین بود، و یک مقاله او را به اسم «سوز کلام» ما در تبریز به شکل رساله چاپ کردیم. از جمله نصرالله شیخ‌اف نخجوانی معروف هم بود که منسوب آقای نخجوانی حاضر بود. و یکی دیگر

بخشعلی آقا شاه تختنسنکی بود برادر محمدآقای سابق‌الذکر که مأمور دولت روس در گمرک جلفای روس بود. شاه تختنسنکی‌ها سه برادر بودند محمدآقا و جهانگیرآقا و بخشعلی آقا. شخص بسیار شریفی هم به نام مشهدی قربانعلی شریف‌زاده در نخجوان بود که در واقع بهترین مردان آن طبقه به‌شمار می‌رفت. وی خیلی مروج تمدن جدید و ترقی عصری بود. کتب و مقالات میرزا ملکم‌خان را طبع و استنساخ نموده و مجلدی داشت. شخصی هم به نام مشهدی علی‌اصغر اردوبادی بود که شاید بسیاری از آقایان سالخورده به یاد دارند که در تبریز با شور فوق‌العاده مدنیت دوستی و وطن‌پرستی ایرانی بی‌اندازه فعال بود و عاقبت به نام ملت معروف شد. این شخص عوام بود یعنی کم‌سواد ولی در جان‌فشانی برای بیدار کردن بی‌اختیار بود و روزنامهٔ حبل‌المتین را مجاناً به این و آن می‌داد و از پیشقدمان نهضت اولی در تبریز توانش شمرد. یعنی رفقای تبریزی او هم مانند آقا محمدعلی جواهری و بعضی دیگر در آن خط ساعی بودند.

\*

دانستنی است که در آن عهد در قفقاز زبان فارسی مثل تبریز معمول بود و در مکاتب پیش‌آخواندها می‌خواندند و مکاتباتشان به فارسی بود. خود من در حدود سالهای ۱۳۱۵ در قفقاز رفتم و در جلفای روس بخشعلی آقا و شیخ‌اف که مقیم آنجا بودند خیلی به من محبت کردند و من به یک دهی که اجداد ما و عموهای من آنجا بودند به اسم وند رفته و قریب دو سه هفته ماندم، این ده قریب صد خانوار بود و پهلوی آن در ارتفاعات مجاور ده دیگری بود به اسم ولاور و مردم در وند شعری به زبان فارسی می‌خواندند، چنین:

وند و ولاور الا ای اخی      زمینش بهشت آدمش دوزخی

میرزا شفیع مکتب‌دار در تفلیس که بودند شاعر معروف آلمانی پیش او فارسی یاد گرفت، نیز شعر فارسی می‌گفته، و دیوان شعر خود را به بودند داد و وی ترجمه آن را به زبان آلمانی به اسم میرزا شفیع در آلمان نشر کرد و بسیار مقبول واقع شد، و مدتها احدی از هویت اصلی آن اطلاع نداشت تا آنکه در دیباچه طبع پنجاهم کتاب خود نوشتند Bodenstedt بروز داد که وی مترجم و درواقع مؤلف حقیقی کتاب است.

\*

برای تعصب مسلمین قفقاز و مخصوصاً شیعیان آنجا مثالی بهتر از این نتوان پیدا کرد که وقتی که در سنه ۱۳۱۵ (یا سال بعد) من از تبریز به قفقاز رفتم، و در سه روز به جلفا رسیدم، روز آخر در قریه سوجا نزدیک به معبر جلفا بیتوته نمودم که فردا صبح به رود ارس رسیده وارد بشویم. در آنجا از دهاتی‌ها که در قهوه‌خانه جمع بودند این حکایت را که یکی از آنها نقل کرد شنیدم که گفت:

روزی به قریه مجاور ساحل روسی ارس به نام یاجی رفته بود، و آنجا در میدانی جلو مسجد دید که جمعی از پیرمردان قریه نشسته و صحبت می‌کنند و درختهای چنار کاشته آبیاری می‌کردند، و هر روز مراقبت به آنها می‌کردند، پس به آن پیرمردها گفت عمو شما که سن زیاد دارید فایده صرف اوقات برای نهال درخت چنار که سالیان دراز برای رشد آن لازم است چیست؟ چون این را گفت پیران گریه کردند، و گفتند تنها آرزوی ما در زندگی آن است که این درخت بزرگ شود، و اینجا باز ملک ایران شود، و مأمورین مالیه ایران برای جمع مالیات اینجا بیایند، و ما قادر به ادای مالیات نباشیم، و پاهای ما را به این چنارها بسته چوب بزنند!



به طور کلی مراودات بین آذربایجان و روسیه از عوامل مؤثر تجدد بود، ثروت تجارتی و نفتی روسیه مردم ایران را جلب می‌کرد. در باکو در زمستان هشتاد هزار و در تابستان پنجاه هزار نفر عملاً ایرانی وجود داشت و البته پول عمده و قدری معرفت می‌آوردند.

اوایل نهضت در تبریز چنان بود که مرحوم میرزا سید حسین خان (که بعدها معروف به عدالت شد) در جوانی به روسیه رفته بود، و پیش عموزاده خود میرزا جعفرخان که قونسول ایران در حاجی طرخان بود چندی مانده بعد به پترسبورگ رفته بود، و زبان روسی آموخته و با تمدن اروپایی آشنا شده بود، در پترسبورگ قریب دو سال مصاحب و انیس سید جمال‌الدین افغانی شده بود، و نفس او تأصیر فوق‌العاده و عجیبی در وی کرده بود. در عودت به تبریز مأمور اداره تذکر جلفای ایران شده در آنجا هم با بخشعلی آقا شاه تختنسکی محشور بود بعد در حدود سالهای ۱۳۱۴ یا ۱۳۱۵ به تبریز باز گشت، و افکار جدید و شوری در سر داشت. اینجا مرحوم آقا سید محمد شبستری را (که بعدها معروف به ابوالضیاء شد) پیدا کرده، با او که دارای همان افکار بود رفیق و مانوس شدند. بعدها آن دو نفر مرا و مرحوم میرزا محمدعلی خان تربیت را که ما باهم همدرس و همقدم بودیم، پیدا کردند و ما چهار نفر هسته افکار جدید را در تبریز تشکیل دادیم.

میرزا سید حسین خان روزنامه‌ای ایجاد کرد، به اسم الحدید، که در شماره اول آن اشعار بسیار نغزی از مرحوم لعلی بود لیکن پس از انتشار دو سه شماره قونسولگری روس در تبریز میرزا حسین خان را دعوت به خدمت کرد و کار

تذکره را در قونسولخانه به او سپردند. ولی ما قریب ده سال تا طلوع مشروطیت باهم کار می‌کردیم که شرح داستان فعالیت ماها خود بسیار مفصل می‌شود، و از آن جمله کتابفروشی طرز جدید به اسم تربیت تأسیس کردیم، و کتب خارجی آورده و منتشر می‌کردیم. و ما سه نفر یعنی میرزا سید حسین خان و میرزا محمدعلی خان و من، بأضافه میرزا یوسف خان آشتیانی اعتصام دفتر (بعدها اعتصام‌الملک و ناشر مجله بهار و رئیس کتابخانه مجلس شورای ملی) مجله‌ای علمی و ادبی در تبریز نشر کردیم به نام (گنجینه فنون) که از سنه ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۱ دایر بود و رونقی گرفت. شخصی به اسم میرزا حسین که بعدها معروف به کمال شد، نیز در ۱۳۱۶ مدرسه‌ای در محله لیل آباد به طرز جدید و به اسم کمال تأسیس کرد که خدمت زیادی به تربیت جدید نمود.

ما چهار نفر دوست و همقدم سابق‌الذکر مدرسه بزرگی به نام تربیت تأسیس کردیم که غوغای اهل منبر و بالخاصه سید محمد یزدی طالب‌الحق آن را در حال جنین سقط کرد. از تربیت‌شدگان و متجددین بسیار با تربیت و بیداران عهد یکی هم میرزا سید نعمت‌الله خان بود (که بعدها به جاوید معروف شد) او هم همدرس من و میرزا محمدعلی خان تربیت بود و ما باهم زبان فرانسه و علم طب می‌خواندیم که داستان طولانی دارد، پدر وی اصفهانی و مقیم تبریز و از فرقه ذهبی بود در آن اوقات، و قبل از آن روزنامه در تبریز نبود مگر یکی به اسم آذربایجان که قریب صد سال یا بیشتر قبل در تبریز نشر می‌شده و در ایام زندگی ما اثری از آن یافته نشد مگر آنکه یکی دو ورق از آن را در کتابخانه سلطنتی برلین یافتیم، و دیگر روزنامه نیم‌رسمی ناصری بود که سالها در تبریز منتشر می‌شد و ندیم‌باشی یا ندیم‌السلطان آن را منتشر می‌کرد. و بعدها مدتی به دست

صفاءالملک پسر عدل‌الملک اداره می‌شد. در همان زمان استبداد چند سال قبل از مشروطیت روزنامه‌ای هم به اسم «احتیاج» دایر شد که نویسنده آن علیقلی خان معروف به صفراوف بود که حسنعلی خان امیرنظام گروسی حاکم تبریز آن روزنامه را توقیف کرده. علیقلی خان را به واسطه مقاله‌ای که در آن نوشته بود به چوب بست (مقاله راجع به کارخانه چینی‌سازی و نبودن صنعت در ایران بود - همین کتک خوردن باعث جلب آن شخص به دستگاه محمدعلی میرزا شد که رئیس خفیه‌نویسان شد ...) بعدها همان شخص روزنامه اقبال را دایر کرد، در همان اوقات ادیب‌الممالک به تبریز آمد و تقرب به امیرنظام پیدا کرد، و روزنامه ادب را دایر کرد.

بعدها مدرسه لقمانیه به همت لقمان‌الملک حکیم‌باشی ولیعهد (پدر آقای اعلم‌الملک و لقمان‌الدوله مرحوم) تأسیس شد که بسیار عصری (مدرن) بود، و من نیز در آنجا تدریس می‌کردم. قبل از همه این مدارس ملی (یعنی کمال و تربیت و لقمانیه) مدت‌ها مدرسه دارالفنون مظفری که در واقع شعبه دارالفنون طهران بود و به اسم معلم‌خانه معروف و در تبریز دایر بود و اولاد اعیان و نوکر بابها در آنجا تربیت می‌شد، وجود داشت. خود من هم در آنجا چندی تحصیل ریاضیات و غیره کردم، و بعدها تدریس فیزیک و غیره در آنجا می‌کردم. البته این مدرسه تأثیر بزرگی در نشر تمدن داشت.

از اشخاص بیدار متجدد دوره استبداد یکی هم میرزا علی‌خان لعلی شمس‌الحکماء دایی آقای نخجوانی بود که خود و دیوان شعرش بسیار معروف است. یکی از بیدار دلان خیلی بامعرفت تبریز هم معروف حاج محمدآقا ایروانی بود که

هرکسی او را دیده می‌داند که چگونه منبع فیض و وطن‌دوستی و تجددطلبی بود، پسرش میرزا علی‌اکبرخان هم از تربیت‌شدگان خوب بود.

برادران کلانتری باغمیشه و مخصوصاً برادر کوچکتر معزالدوله در ترقی طلبی مرکزی بودند. این شخص قرائتخانه‌ای در نزدیکی «قاری کورپسی» تأسیس نمود و مهمانخانه‌ای بنا کرد که بسیار مفید بود. چند نفر اشخاص عالم نیز در آن دوره به تبریز آمدند که از وجود آنها استفاده کلی شد که از آن جمله بود علیخان ناظم‌العلوم که کتاب فیزیک و ریاضی او معروف است. دیگر دکتر محمد کرمانشاهی معروف به کفری که با امیرنظام گروسی به سمت طبیب او آمد و مقامات علمی این شخص نه‌چندان است که به اجمال توان ذکر کرد و اگر بعضی آقایان ملاحظه فرموده باشند اخیراً این جانب مقاله‌ای در باب او تحت عنوان «یاد یک عالم» در مجلهٔ یغما نوشتم و من چند سال شاگردی او را کردم.

✱

از عوامل بسیار مهم در سوق آذربایجان به سوی تمدن جدید مدارس آمریکایی تبریز و ارومیه بود که فوق‌العاده تأثیر تربیتی شایان اعجاب داشتند، و من هم خود در مدرسهٔ تبریز آنها (اگرچه محصل آن مدرسه نبودم) قدری زبان انگلیسی آموختم، همچنین مدارس کاتولیکی فرانسه‌ها تاحدی و مدرسهٔ سوزانوف روسی در تبریز برای تعلیم روسی و غیره. در اواخر دورهٔ استبداد (حاج آخوند و حاج میرزا حسن برادرش) پایه‌گذار تعلیم طرز جدید بودند. آمدن امین‌الدوله به عنوان حکومت به تبریز هم اگرچه اقامتش طولانی نبود کم و بیش بی‌تأثیر نبود و رشديه را ترویج و تشویق نمود.

✱



از چیزهای مؤثر در تربیت و بیداری، چنانکه گفتیم کتب ترکی استانبول و مخصوصاً کتب عربی مصری و مجله الهلال و کتبی مانند طبایع الاستبداد سید عبدالرحمن کواکبی بود. چون به زمان مشروطیت نزدیک می‌شویم باید عوامل خیلی مهم‌تر ذکر کنیم که از آن جمله بود کتب فارسی طالباف مانند کتاب «احمد» و «مسائل المحسنین» و «مسائل الحیات» و نیز سیاحت‌نامه «ابراهیم‌بیگ» حاج زین‌العابدین مراغه‌ای و اوراق محرمانه ژلاتینی مانند حمام جنیان، و شبنامه‌های ژلاتینی که خود ما و دیگران نشر می‌کردیم.

\*

در فجر تاریخ مشروطیت طبقه‌ای از جوانان باذوق پدید آمدند که مرحوم سید حسن شریف‌زاده که شاگرد من بود و رفیقش حکاکباشی (پسر حکاکباشی خوشنویس معروف) و مخصوصاً حاج میرا آقا فرشی و بعضی دیگر، شایسته ذکر و تمجید و یاد خیر هستند.

از اشخاص فوق‌العاده مؤثر در مشروطیت در آذربایجان و بلکه به عقیده بنده اولین عامل و ناطق ملی مرحوم آقا میرزا حسین واعظ (بعدها حاج میرزا حسین) بود، و بعدها همقطاران او مرحومان شیخ سلیم و میرزا علی ویجویه‌ای و نیز وجود شریف میرزا علی آقا ثقة الاسلام شهید، از علمای منور درجه اول بودند. از مشاهیر خطبای مشروطیت در طهران آقا سید جمال‌الدین اصفهانی و حاج میرزا نصرالله بهشتی (بعدها ملک‌المکلمین) نیز در عهد استبداد دو سه بار در ایام محرم به تبریز آمدند و تأثیر نفس سید جمال‌الدین خیلی زیاد بود. از وکلای تبریز میرزا صادق‌خان مستشارالدوله هم قبلاً در استانبول در مدرسه

سلطانی تربیت یافته بود و خواهرزاده شیخ محسن خان مشیرالدوله سفیر ایران در استانبول بود.

✱

تا اینجا سخن از مقدمه مشروطیت در آذربایجان بود از صد سال پیش از طلوع آن سعادت ملی تا آغاز انقلاب مبارک در سنه ۱۳۲۴. این حکایت یادداشت‌مانند و متفرقه که گفته شد نه کامل است و نه منسجم و به هم پیوسته، ولی آنچه در این دو روز اخیر از حافظه یادداشت شد بهتر از این میسر نبود و می‌دانم که مستمعین خسته شدند و اگر کاملتر بیان می‌شد اقبالاً محتاج به دو خطابه بود، و نیز می‌ترسم که بعضی مطالب از قلم من افتاده و اسامی بعضی اشخاص نامدار مستحق به ذکر از من فوت شده باشد، در چنان صورتی چون غفلت غفلت عمدی نبوده امید اغماض دارم.

حالا خاطر ام آمد که ذکر میرزا حسین خان کاظم‌زاده (حالا ایرانشهر) در اوایل جوانی او، از آن وقت که شاگرد مدرسه کمال بد و مغازه کتابفروشی او در تبریز و مجله هنر آموزش فراموش شده است.